

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و هشتم ۰۵/۰۹/۹۸

موضوع: لزوم توجه به قواعد تصحیح و تضعیف روایت در پاسخگوئی به شبهات (۸)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله واللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله إلی یوم لقاء الله.

پرسش:

شما به تبعیت از «آیت الله شبیری زنجانی» فرمودید افرادی مانند «بطائنی» در دوران استقامت آدم‌های مورد وثوقی بودند و بعد از این‌که منحرف شدند دیگر از آن‌ها به عنوان افراد ثقه روایت نکردید؛ سوال این است اگر فرد واقفی ثقه از او حدیث نقل کند باز هم معتبر است؟

پاسخ:

اگر واقفی ثقه از او روایت نقل بکند آن‌جا باید تأمل کرد؛ ولی معمولاً روایات شیعه از او نقل نکردند، چون منفور بوده؛ حتی خیلی التماس می‌کند از «صفوان بن یحیی»، «محمد بن ابی عمیر» و دیگران که بیاید به ما بییونید و به شما پول هم می‌دهیم، ولی این‌ها نه تنها نمی‌روند بلکه رسوایشان هم می‌کنند و افشاگری می‌کنند.

البته فقط از «بطائنی» است که ما روایت داریم، غالب روایاتش هم در فضائل است شاید هفتاد، هشتاد درصد روایت «علی ابن ابی حمزه بطائنی» در فضائل و امامت ائمه است، در احکام شرعی من خیلی کم از او روایت دیدم. در ثانی بعد از این‌که مذهب «واقفیه» را تأسیس کردند، ایشان عمر آن‌چنانی نکرد و تقریباً اوائل امامت امام رضا از دنیا رفت.

راوی می‌گوید: "من خدمت امام رضا (سلام الله علیه) بودم، حضرت در «مدینه» بود و به «مرو» نیامده بود؛ صحبتی از «علی بن ابی حمزه بطائنی» شد، فرمود: این را وارد قبر کردند از خدا سوال کردند جواب داد از پیغمبر و ائمه سوال کردند جواب داد تا رسید به من، نتوانست جواب بدهد؛ ضربه‌ای از آتش زدند که قبرش مملو از آتش شد."

من هم سراغ ندارم و تا به حال اصلاً برخورد نکردم که از «علی ابن ابی حمزه بطائنی» یکی از «واقفیه» از او روایت نقل کرده باشد؛ اگر هم باشد شاید با واسطه باشد. لذا باید یک مقداری تأمل کرد.

معمولاً ما نظرمان بر این است افرادی که شیعه بودند و معتقد به امامت امام رضا (سلام الله علیه) بودند، این‌ها معمولاً یعنی طبیعت کار این است وقتی افرادی مثل «بطائنی» مطرود امام شدند، سراغ این‌ها نمی‌رفتند.

این مصیبتی است که بنیانگذاران مذاهب فاسد درست کردند، اگر مبنا این باشد در این‌طور موارد روایت «علی ابن ابی حمزه» از اعتبار می‌افتد. الا این‌که ما بگوییم کذب «علی ابن ابی حمزه» ثابت نیست، فقط فساد عقیده‌اش بوده، آن هم به خاطر مسائل مالی بوده!

یعنی ما در رابطه با «علی ابن ابی حمزه» با دو تا رفیقش مثل «زیاد بن مروان قندی» که این سه نفر وکیل خاص امام کاظم بودند و مورد تأیید امام کاظم هم بودند و اموال زیادی هم پیش‌شان بود و به خاطر آن اموال آمدند این قضیه را مطرح کردند؛ ولی این‌که آیا ایشان غیر از قضیه تأسیس «مذهب واقفه» دروغی هم می‌گفت یا نه؟ من سراغ ندارم!

این سه نفر با همدیگر هماهنگی کردند و معتقد شدند که امام کاظم، همان مهدی موعود (ارواحنا فداه) است و این اموال را بالا کشیدند و رسوا هم شدند.

ما زیاد داریم از «واقفه» ای که نقل روایت می‌کنند، بدبختی این است که یک کسی سنگی در چاه می‌اندازد، دیگران به همان مبنا می‌مانند و نمی‌توانند سنگ را از چاه بیرون بیاورند. این‌ها برای مبنای خودشان یک روایتی را استمساک قرار می‌دهند و دیگران فریب روایت را می‌خورند. مثل همان روایت «الإمامة في الولد الأكبر» ملاک این‌ها می‌شود.

«احمد الحسنی» های دجال هم روایت وصیت را ملاک قرار دادند و ده‌ها روایات دیگر را کنار گذاشتند!!

پرسش:

آیا الان هم «واقفی» مذهب داریم؟

پاسخ:

نه، «واقفی»ها منقرض شدند. ولی «اسماعیلی» و «زیدی» الی ماشاء الله داریم. «واقفی»ها، و «فَتَحِي»ها تقریباً در زمان امام عسکری (سلام الله علیه) دیگر اثری از این‌ها نداریم. اینها منقرض شدند و دیگر کسی سراغ این‌ها نرفت.

ائمه (علیهم السلام) نسبت به این‌ها افشاگری کردند. امام رضا (سلام الله علیه) در برابر این‌ها مقاومت کرد و تقریباً بساط این دو تا فرقه برچیده شد.

عمده روایاتی که مخصوصاً در بحث امامت داریم از همین‌ها است. البته از «فَتَحِي»ها در کتاب‌های فقهی روایات زیادی داریم؛ ولی از «واقفی»ها در بحث امامت و فضائل روایت زیاد داریم؛ همین «علی بن ابی حمزه بطائنی» شاید هشتاد نود درصد روایاتش در رابطه با فضائل یا امامت اهل بیت است. مثل روایت ائمه دوازده گانه که نام ائمه در آن روایت آمده، یک بخشی از آن از «علی بن ابی حمزه بطائنی» است.

این روایت‌ها نشان می‌دهد بر این‌که این آقا قبل از انحرافش این روایت‌ها را نقل کرده، معنا ندارد یک کسی معتقد باشد که حضرت کاظم امام مهدی است و آخرین امام است بعد روایت نقل کند و اسامی ائمه را از حضرت امیر تا حضرت مهدی (ارواحنا فداه) بیاورد. خود آن روایات هم نشان می‌دهد بر این‌که این روایت‌ها قبل از انحرافش بوده نه بعد از انحراف!

آغاز بحث...

بحث ما در رابطه با ضوابط علم حدیث بود که چهار تا قاعده را مطرح کردیم؛ قاعده اول: «الحدیث یقوی بعضُها بعضاً»؛ قاعده دوم: «موقوفات بر صحابی»؛ روایاتی که وقف بر صحابی است و از معصوم نقل نشده و از صحابه نقل شده، چه شیعه و چه سنی؛ همان «الحدیث الموقوف»! قاعده سوم: «جرح مُفسر»؛ قاعده چهارم: «نقش اعتقادات راوی در قبول روایات راوی».

جلسه گذشته بحثی را مطرح کردیم که آقایان آوردند غالباً در بدعت‌ها بحث تشیع یا بحث رفض را مورد بحث قرار دادند که آیا رافضی بودن یا شیعه بودن ملاک برای رد روایت می‌شود یا نمی‌شود؟ عرض کردیم یک بخشی از روایاتی که در «صحاح سته» یا در سنن اهل سنت آمده، این‌ها وقتی می‌خواهند روایت را رد کنند غالباً می‌گویند این راوی شیعه و رافضه بوده است.

جلسه گذشته گفتیم آقایان در صحاح‌شان روایات عمده از شیعه دارند به طوری که می‌گویند اگر احادیث شیعه را رد کنیم کتاب‌های ما ویران خواهد شد؛ ولی متأسفانه این‌ها در همان جا هم انتخاب دوگانه و یک بام و دو هوا دارند. از این طرف عرض کردیم نسبت به «عبدالرزاق صنعانی» دارند:

« وثقه غير واحد لكن نقموا عليه التشيع »

شذرات الذهب في أخبار من ذهب؛ اسم المؤلف: عبد الحي بن أحمد بن محمد العسكري الحنبلي الوفاة: ١٠٨٩هـ،
دار النشر: دار بن كثير - دمشق - ١٤٠٦هـ ، الطبعة: ١، تحقيق : عبد القادر الأرناؤوط، محمود الأرناؤوط، ج ٢، ص

٢٧

از آن طرف هم می گویند:

«لو ارتد عبد الرزاق عن الإسلام ما تركنا حديثه»

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمائل؛ اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة
الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: ٥٧١، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥ ، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر

بن غرامة العمري، ج ٣٦، ص ١٩٢

ما چه کار کنیم؟ «لو ارتد»؛ یعنی اگر او مرتد از اسلام هم بشود، شما می گویند ما روایتش را ترك نمی کنیم. از
آن طرف شما می آید نسبت به «حریر بن عثمان» که حضرت امیر را - نستجیر بالله - روزی هفتاد بار صبح و
هفتاد بار شب مورد لعن قرار می دهد، می گویند روایتش قبول است.

من بررسی که در رابطه با «عبدالرزاق صنعانی» داشتم، این است که ایشان عمدتاً فضائل را نقل می کند که همه
نقل کردند، فقط آنچه که در زندگی «عبدالرزاق صنعانی» مهم است این است که ایشان نسبت به «معاویه»
ارادت نداشت.

«ذهبی» نقل می کند:

« مخلدا الشعيري يقول كنت عند عبد الرزاق فذكر رجل معاويه فقال لا تقدر مجلسنا بذكر ولد أبي

سفيان»

در نزد عبدالرزاق بودم که صحبت از معاویه شد. عبدالرزاق گفت: مجلس ما را با نام پسر «ابوسفیان»
نجس نکن!

سیر أعلام النبلاء؛ اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي أبو عبد الله الوفاة: ٧٤٨، دار النشر:
مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ج ٩،
ص ٥٧٠

امیدواریم که عداوت این‌ها با «معاویه» باعث نجات این‌ها بشود.

در هر صورت به خاطر همین قضیه آمدند گفتند این آقایی که نسبت به «معاویه» اینچنین تعبیری دارد، پس
این آقا شیعه بوده است!

از آن طرف «ابن حجر» از «عجلی» و دیگران در رابطه با «عمر سعد» قاتل امام حسین نقل می‌کند می‌گوید:

«وهو تابعي ثقة وهو الذي قتل الحسين»

تهذيب التهذيب؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ٨٥٢، دار النشر: دار
الفکر - بيروت - ١٤٠٤ - ١٩٨٤، الطبعة: الأولى، ج ٧، ص ٣٩٦

نمی‌دانم این‌ها واقعا فردای قیامت چه جوابی دارند؟! شما نگاه کنید بساط چیست و چه کار کردند و چه کار
دارند می‌کنند؟ این کاروان را کجا می‌برند؟ «مزی» دارد:

«وهو الذي قتل الحسين، وهو تابعي ثقة»

تهذيب الكمال؛ اسم المؤلف: يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج المزي الوفاة: ٧٤٢، دار النشر: مؤسسة
الرسالة - بيروت - ١٤٠٠ - ١٩٨٠، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ج ٢١، ص ٣٥٧

«ابن حجر» در «تقریب التهذیب» دارد:

«صدوق ولكن مقته الناس لكونه كان أميراً على الجيش الذين قتلوا الحسين بن علي»

تقریب التهذیب؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ٨٥٢، دار النشر: دار

الرشيد - سوريا - ١٤٠٦ - ١٩٨٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عوامة، ج ١، ص ٤١٣

نکته جالب، کلام «یحیی بن معین» است که معلوم می شود يك جو غیرتی داشته است؛ از او درباره «عمر سعد» سوال کردند که:

«أثقة هو؟ فقال كيف يكون من قتل الحسين بن علي ثقة!»

کسی که قاتل امام حسین است ما می توانیم بگوئیم ثقه است؟

الجرح والتعديل؛ اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبي حاتم محمد بن إدريس أبو محمد الرازي التميمي الوفاة:

٣٢٧، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - ١٢٧١ - ١٩٥٢، الطبعة: الأولى، ج ٦، ص ١١١، ش ٥٩٢

شما ببینید «عمر بن سعد» با این پرونده ننگینش، راوی ثقه می شود! از آن طرف در مورد «حاکم نیشابوری» دارند:

«كان يميل الى التشيع»

يك ميلي به تشيع داشت

می گوید: شیعه نبود! میلی به تشیع داشته است با این که:

«وكان صالحا عالما»

تذكرة الحفاظ، اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت،

الطبعة: الأولى؛ ج ٣، ص ١٠٤٢

این بدبخت بیچاره چون نسبت به «معاویه» ارادتی نداشت حتی تعدادی از آقایان می‌گویند کتاب «مستدرک» ایشان از اول تا آخر همه باطل است و يك روایت که علی شرط صحیحین باشد نیاورده است.

«ذهبی» خیلی مطالبی قشنگی دارد می‌گوید:

«كان الحاكم شديد التعصب للشيعة في الباطن وكان يُظهر التسنن في التقديم والخلافة»

در جایی که واژه و کلمه «تقديم» می‌آید یعنی تقديم علی (علیه السلام) بر عثمان و بحث «خلافت» که مطرح می‌شود؛ یعنی عدم اعتقاد به خلافت معاویه. آن سه تا را قبول دارد، هم ابوبکر را قبول دارد و هم عمر را قبول دارد و هم عثمان را قبول دارد و منکر خلافت عثمان نیست بلکه منکر افضلیت عثمان بر امیرالمؤمنین است.

«وكان منحرفاً غالباً عن معاوية وأهل بيته»

بعد جالب این است که می‌گوید:

«أبا عبد الرحمن السلمي يقول: دخلتُ على أبي عبد الله الحاكم وهو في داره لا يمكنه الخروج إلى

المسجد»

دیدم حاکم نیشابوری را در خانه‌اش زندانی کرده بودند و حصر خانگی بود،

«وذلك أنهم كسروا منبره»

منبری که می‌رفت موعظه می‌کرد و درس می‌گفت را شکستند.

«ومنعه من الخروج»

اجازه ندادند از خانه‌اش بیرون بیاید.

می‌گوید من رفتم به او گفتم:

«لو خرجت وأملت في فضائل هذا الرجل شيئاً لاسترحت من هذه المنحة»

اگر بلند شوی و چهار تا فضیلت در مورد «معاویه» بگویی از این دردسر حصر خانگی و از مشکلات راحت می‌شوی.

«فقال: لايجيء من قلبي»

تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام؛ اسم المؤلف: شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی الوفاة: ۷۴۸هـ، دار النشر: دار الكتاب العربي - لبنان / بیروت - ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷م، الطبعة: الأولى، تحقیق: د. عمر عبد السلام تدمری، ج ۲۸، ص ۱۳۲

در جای دیگر دارد سه مرتبه گفت: «لايجيء من قلبي؛ لايجيء من قلبي؛ لايجيء من قلبي!» این داستان را «منتظم - ابن جوزی»، جلد ۱۵، ص ۱۱۰؛ «الوافي بالوفیات - صفدی»، ج ۳، ص ۲۶۰ هم نقل کرده اند.

پرسش:

آیا از علمای شیعه کسی گفته است که ایشان شیعه شده است؟

پاسخ:

نه، هیچ کس نگفته که ایشان شیعه شده است. يك نفر ما نداریم که این مطلب را گفته باشد. ایشان روایاتی که در فضائل ابوبکر و عمر نقل می‌کند چندین برابر روایاتی است که «نسائی» و دیگران نقل کرده‌اند.

در مورد «حاکم نیشابوری»، «ذهبی» می‌گوید:

«امام المحدثین؛ امام عصره فی الحدیث»

تذکره الحفاظ؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبي الوفاة: ٧٤٨، دار النشر: دار الكتب العلمية -

بيروت، الطبعة: الأولى، ج ٣، ص ١٠٣٩

وقتی امام المحدثین و امام عصرش در حدیث است.

«كسروا منبره ومنعوه من الخروج»

تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام؛ اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي الوفاة:

٧٤٨هـ، دار النشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت - ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م، الطبعة: الأولى، تحقیق: د. عمر عبد

السلام تدمری، ج ٢٨، ص ١٣٢

منبرحاکم نیشابوری را در نیشابور شکستند و او را ممنوع الخروج کردند، چرا؟ چون درباره «معاویه» نمی‌خواهد

حرفی بزند. دیگر نمی‌دانم چه کار باید کرد؟ در مورد «نسائی» دارد:

«النسائي الحافظ الامام شيخ الإسلام»

تذکره الحفاظ؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبي الوفاة: ٧٤٨، دار النشر: دار الكتب العلمية -

بيروت، الطبعة: الأولى، ج ٢، ص ٦٩٨

«الإمام في الحديث بلا مدافعة»

امام در حدیث است بدون برو برگرد است!

سير أعلام النبلاء؛ اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي أبو عبد الله الوفاة: ٧٤٨ ، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة ، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ج١٤،

ص ١٣١

کلمه «بلا مدافعه»؛ یعنی کسی اشکالی نکرده که بیایند دفاع بکنند. ما هم در مورد بعضی از بزرگانمان داریم از جمله در رابطه با: «احمد بن محمد بن عیسی قمی» که رئیس حوزه علمیه قم بود. آن زمانی که می‌گویند قم دویست هزار طلبه داشت!

«قم» در زمان «شیخ صدوق» و «احمد بن محمد بن عیسی قمی» فقط دویست هزار طلبه داشت، حالا چه حوزه‌ای بوده در آن زمان غوغایی بوده است.

دوستان اگر دقت کنند آقایان يك مناظره‌ای را از «شیخ صدوق» با «رکن الدین دیلمی» نقل می‌کنند. این مناظره مفصل هم است نزدیک بیست صفحه است. از جمله: «مستدرک» نقل کرده و «قاضی نور الله شوشتری» در «مجالس» خودش نقل کرده است.

البته يك مقاله ای آقای «انصاریان» نوشته و در مورد این مناظره تشکیک کرده. در مقاله‌اش می‌گوید آن مناظره مفصلش اشکال دارد، يك مقداری بعضی از آقایان مانند «قاضی نور الله شوشتری» و... مسئله برایشان مشتبه شده و این مناظره به این شکل مفصل نبوده، بلکه خیلی مختصر بوده است.

در این مناظره خیلی هم قشنگ کار کرده است، یعنی ابتدای ورودش به بحث آمده همه بساط ابوبکر را به هوا زده است. ثابت کرده است که اصلاً ایشان نه تنها صلاحیت خلافت ندارد بلکه مؤمن هم نبوده. ایمانش را کلاً به هوا زده است.

ابتدای امر می‌آید بحث ابلاغ سوره براءت را مطرح می‌کند، که اول پیغمبر اکرم به ابوبکر داد تا برود برای مردم «مکه» بخواند «جبرئیل» نازل شد گفت: یا پیغمبر او نباید ابلاغ کند.

« لَنْ يُؤَدِّيَ عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ »

مسند الإمام أحمد بن حنبل، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر؛

ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۱۲۹۶

این آقا برگشت و امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) رفت. می‌گوید ابوبکری که شایستگی برای خواندن يك سوره برای مردم ندارد، آیا ایشان شایستگی برای خلافت دارد یا ندارد؟ می‌گوید ابوبکر نباید ابلاغ کند، تو یا کسی که از تو است باید ابلاغ کند.

"از تو است"؛ یعنی کسی که تابع تو و مسلمان و مؤمن به تو است، کسی که می‌خواهد برود یا باید پیغمبر برود یا کسی که مِنْ پیغمبر است. ابوبکر که پیغمبر نبود، ثابت شد که مِنْ پیغمبر هم نبوده است؛ یعنی مسلمان و مؤمن هم نبوده است!!

بعد بحث‌های دیگر و ده، دوازده موضوع را در آن جا مطرح می‌کند هم با «رکن الدین دیلمی» و هم آن کسی که تقریباً در جلسه بوده، البته او یک اعتراضی می‌کند و همان جا «شیخ صدوق» به خوبی جوابش را می‌دهد و کنار می‌اندازد. در کل بحث‌های خیلی زیبایی است.

من به فرمایشات جناب آقای «انصاریان» خیلی زیاد دقت نکردم، ما با نفس بحث کار داریم این بحث‌ها مال «شیخ صدوق» بوده یا کسی دیگر، ما کاری نداریم. این استاد و شاگرد یعنی «شیخ مفید» و «شیخ صدوق» در آن دوران خفقان، مناظراتی که داشتند مناظراتشان خیلی تند است.

در زمان «سید مرتضی» که دوران «آل بویه» است، شیعه یک مقداری نفس می‌کشد و زیاد غیر طبیعی نیست؛ ولی ایشان در ابتدای امر به این شکل در جلوی حاکم، سلطان و پادشاه وقت، از دهانش آتش می‌بارید و به این شکل شجاعانه مناظره می‌کند واقعاً جای تعجب دارد.

«شیخ مفید» مناظره ای با «عمر ابن الخطاب» دارد در خواب! این مناظره هم خیلی شنیدنی است؛ خودش هم نقل می‌کند که با عمر مناظره خیلی خوبی داشتم.

این مناظره در کتاب «المناظرات فی الامامة» تحت عنوان: «مناظره مفید مع عمر بن الخطاب فی المنام» صفحه ۲۶۵، مناظره ۴۳ آمده است. بحث علمی خوبی است

پرسش:

مناظره را برایمان بخوانید

پاسخ:

آن مناظره مطالعه کردنی است. مصلحت نیست از پرده برون افتد راز؛ درست است ایام، ایام «فرحة الزهرا» است؛ ولی نه به این صورت! البته ایشان بحث‌های تندی ندارد.

«رکن الدین دیلمی» در حقیقت حاکم وقت است، به یک مناسبتی «شیخ صدوق» را احضار می‌کند و می‌گوید من مسائلی دارم از تو سوال کنم و ایشان هم جواب می‌دهد. خود «رکن الدین» آدم مُلایی است و استدلال‌های خوبی برای اثبات خلافت ابوبکر می‌کند. همچنین آن حدیث:

«أمتي لا تجتمع على ضلال»

المعتمد في أصول الفقه؛ اسم المؤلف: محمد بن علي بن الطيب البصري أبو الحسين الوفاة: ۴۳۶، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۰۳، الطبعة: الأولى، تحقيق: خليل الميس، ج ۲، ص ۱۶

را مطرح می‌کند. چند تا روایات مختلف و قضیه نماز ابوبکر به جای پیغمبر را مطرح می‌کند؛ یعنی مشخص است «رکن الدین دیلمی» در گود است و این طوری نیست که بی‌سواد باشد.

«شیخ صدوق» هم خیلی بی‌پرده حرف می‌زند، شاید ما بعد از آقا امام رضا (سلام الله علیه) که بی‌پرده با اهل سنت نسبت به ابوبکر و عمر و... با «یحیی بن ضحاک» که سر آمد علمای اهل سنت بود خیلی با تندی بحث کرد، کسی دیگری را سراغ نداشته باشیم.

«یحیی ابن ضحاک» وقتی با آقا امام رضا بحث می‌کند ابتدا سراغ دلیل نمی‌رود، در آغاز شبهه مطرح می‌کند حضرت هم شبهه را با شبهه جواب می‌دهد. می‌گوید چطور شما معتقد به امامت کسی هستید که مردم او را قبول نکردند و از طرفی امامت کسی را انکار می‌کنید که مردم قبول کردند. اشاره به این که ابوبکر، مورد اتفاق است و امیرالمؤمنین اتفاقاً به عنوان خلیفه اول نبوده است.

حضرت هم همان‌جا در مشتش می‌گذارد می‌گوید آن کسی که صادقین را تکذیب می‌کند آیا این صلاحیت برای خلافت دارد یا ندارد؟ به طور رمزی می‌گوید! «یحیی ابن ضحاک» سرش را پایین می‌اندازد؛ «مأمون» می‌گوید «یحیی» چرا جواب نمی‌دهی؟ گفت امام رضا من را در یک بن‌بستی قرار داد نه راه پس و نه راه پیش دارم. گفت چه است؟ گفت از خود امام رضا سوال کن. بعد حضرت آن حدیث مشهور ابوبکر را که می‌خواند:

«أني قد وليت عليكم ولست بخيركم»

المصنف؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ۲۱۱، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت -

۱۴۰۳، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج ۱۱، ص ۳۳۶

می‌گوید «وَلَسْتُ بخيركم» یا راست و یا دروغ است! اگر راست است تمام صحابه دروغ گفتند که این خیر الناس است و ما انتخاب کردیم؛ و اگر دروغ است آدمی که دروغگو باشد صلاحیت برای خلافت ندارد. یعنی با دو تا جمله - فدای امام رضا بشوم - «یحیی بن ضحاک» را سر جایش نشاند.

مرحوم «صدوق» در «عیون اخبار الرضا» دارد که «یحیی بن ضحاک» فاضل‌ترین، باسوادترین و مشهورترین
آخوند عصر «مأمون» بوده است؛ در این مناظره تعداد زیادی علما هم جمع شده بودند. این مناظره را هم
دوستان ببینند خیلی خواندنی است.

مدارک متعددی دارد از جمله: «بحار» جلد ۱۰، صفحه ۱۴۸؛ «عیون اخبار الرضا» جلد ۲، صفحه ۲۳۱؛ «احتجاج
طبرسی» جلد ۲، صفحه ۲۳۵ آورده‌اند؛ ولی عبارت «عیون اخبار الرضا» جامع‌تر از بقیه است. عبارت‌ها یک
مقداری پس و پیش دارد؛ ولی عبارت «عیون اخبار الرضا» را دوستان ملاحظه کنند. می‌گوید:

«وَلَمْ يَكُنْ بِخُرَاسَانَ مِثْلَهُ»

در منطقه خراسان مثل «یحیی ابن ضحاک» کسی نبوده

«أَخْبَرَنِي عَمَّنْ صَدَقَ كَاذِبًا عَلَى نَفْسِهِ أَوْ كَذَبَ صَادِقًا عَلَى نَفْسِهِ أَوْ يَكُونُ مُجِبًّا مُصِيبًا أَوْ مُبْطِلًا مُخْطِئًا
فَسَكَّتْ يَحْيَى»

عیون أخبار الرضا (علیه السلام)؛ نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، مصحح: لا جوردی، مهدی، ناشر: نشر

جهان، ج ۲، ص ۲۳۱

در هر صورت...

بحث ما در مورد «نسائی» بود که از او در رابطه با فضائل «معاویه» سوال می‌کنند:

«فَقَالَ لَا يَرْضَى رَأْسًا بِرَأْسٍ»

آیا همین که «معاویه» به عنوان یک برابر با علی قرار گرفته شما به همین راضی نیستید؟ او خودش را خلیفه
خود خوانده قرار داده است.

«حتى يفضّل»

ما یک چیزی هم اضافه رویش بگذاریم؟

«قال فما زالوا يدفعون في حُضنيه حتى أخرج من المسجد ثم حمل إلى مكة فتوفي بها كذا قال وصوابه إلى الرملة»

سير أعلام النبلاء؛ اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي أبو عبد الله الوفاة: ٧٤٨ ، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة ، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ج١٤، ص١٣٢

«ابن تیمیه» هم می گوید:

وضعوا لمعاوية فضائل ورووا أحاديث عن النبي في ذلك كلها كذب!

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس الوفاة: ٧٢٨، دار النشر: مؤسسة قرطبة - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، ج٤، ص٤٠٠

«بخاری» بابی دارد تحت عنوان «فضائل الصحابه»؛ مثل «فضائل الحسن» یا فضائل «سعد بن ابی وقاص» ولی وقتی به «معاویه» می رسد می گوید «بابُ الذكر معاويه» اصلاً عنوان عوض شده است. «ابن حجر» می گوید این که «باب فضائل معاويه» نگفته، به خاطر این است که اشاره کرده:

إلى ما اختلقوه لمعاوية من الفضائل»

«اختلّق» یعنی ساختن، در آوردن، جعل کردن؛ روایاتی در فضائل «معاویه» جعل کردند که:

«مما لا أصل له وقد ورد في فضائل معاوية أحاديث كثيرة لكن ليس فيها ما يصح من طريق الإسناد وبذلك جزم إسحاق بن راهويه والنسائي وغيرهما»

فتح الباري شرح صحيح البخاري؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة:

٨٥٢ ، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب، ج ٧، ص ١٠٤

ولی الان متأسفانه اهل سنت معاويه را به عنوان کاتب وحی یاد می کنند. همه اهل سنت! جزء عده قلیلی که نسبت به «معاویه» ارادت ندارند؛ اهل سنت، مخصوصاً اهل سنت داخل کشور ما «حنیفیة کان»، «شافعیة کان» همه شان اعتقاد دارند.

جز تعداد اندکی در طول تاریخ هستند شاید از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کنند که نسبت به معاویه ارادت ندارند و نقدی دارند مثل «النصایح الکافیة» تألیف «ابن عقیل یمنی» که کتاب مفصلی در رد «معاویه» نوشت؛ و از علمای «اردن» مثل «احمد سقاف» یک کتاب مستقلی در رابطه با مذمت «معاویه» نوشته است.

وگرنه اهل سنت در خطبه های نماز جمعه و غیره اسم «معاویه» را می آورند و از او به طور مفصل تجلیل می کنند و ایشان را جزء صحابه بزرگ می شمارند و «خال المؤمنین» می گویند! پیغمبر اکرم این همه برادر زن داشته؛ ولی از میان این همه برادر زن های پیغمبر، «خال المؤمنین» نصیب «معاویه» شد؛ «ام المؤمنین» نصیب «عایشه» شده؛ چون این دو نفر با امیر المؤمنین جنگیدند!!

اگر بنا باشد عنوان «خال المؤمنین» بدهند «محمد بن ابی بکر» اولی از همه است؛ چون پسر ابوبکر خلیفه اول است و برادر «عایشه» هم است. اگر بنا باشد «خال المؤمنین» بگویند باید به «محمد ابن ابی بکر» بگویند و حال آن که در مورد «محمد بن ابی بکر» به قدری مذمت از او دارند که خدا می داند! جرمش چه بود؟ جرمش این بود که تابع علی بود!!

امیر المؤمنین فرمود «محمد» فرزند من، از نسل «ابوبکر» است؛ وقتی که شهیدش کردند به دستور «معاویه» او را در داخل پوست الاغ گذاشتند و جنازه اش را آتش زدند؛ یعنی به این شکل شهیدش کردند؛ ولی با این حال این آقایان به او «خال المؤمنین» نمی گویند و نسبت به روایات «محمد بن ابی بکر» کم مہری دارند.

پرسش:

کاتب وحی بودن «معاویه» کجا است؟

پاسخ:

کاتب وحی بودن معاویه دروغ محض است، ایشان فقط گاهاً نامه‌هایی که پیغمبر برای این طرف و آن طرف می‌خواست بفرستد می‌نوشت. یک روایتی در «صحیح مسلم» آمده که بحث کاتب وحی دارد، بحث ازدواج «ام حبیبه» را دارد، این هم دروغ محض است.

چون بعد از فتح «مکه»، «ابوسفیان» خدمت پیغمبر آمد گفت: یا رسول الله ما ۲۱ سال علیه شما جنگیدیم یک خواهشی از شما داریم، «ابو سفیان» گفت: می‌خواهم دخترم «ام حبیبه» به عقد شما در بیاید و پسر «معاویه» کاتب وحی تو باشد و حال آن‌که تمام شرق و غرب عالم و اجنه و انس می‌دانند که «ام حبیبه» دو سال قبل از فتح «مکه» با پیغمبر ازدواج کرده است!!

اصلاً شارحین «مسلم» این‌جا گیج شدند؛ یعنی یک چیزی آقایان درست کردند نمی‌دانم عقل‌شان را از دست داده بودند یا دچار آلازم شده بودند، یک چیزهای که شما از یک کسی که اولیات تاریخ اسلام را بداند قضیه ازدواج رسول اکرم با «ام حبیبه» به هجرت مسلمین به «حبشه» بر می‌گردد. خواستگاری او از «نجاشی» حاکم «حبشه» بوده است؛ این را همه نقل کردند حتی مستشرقین و یهودی‌ها کتاب نوشتند و این را آوردند ولی در «صحیح مسلم» این‌چنین آمده است.

«والسلام علیکم ورحمة الله»